

# سیمرغ در شعر خاقانی

علی ساجدی، استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فردوس  
Sajedi\_ali@ferdowsiau.ac.ir

## چکیده

سیمرغ، مرغی افسانه‌ای که در ادب فارسی به گونه‌های مختلف ظهور پیدا کرده است. در آثار حماسی جلوه‌ای ویژه یافته، در آثار صوفیانه نمودی خاص و در آثار دینی به گونه‌ای دیگر خود را نشان داده است. در شعر خاقانی هم سیمرغ به عنوان خلیفه‌ی طیور، مرغ بی نشان، نمادی از خورشید و سرانجام نوایی از موسیقی مطرح شده است. در این مقاله، به طور اجمال به بررسی جلوه‌های سیمرغ در شعر خاقانی پرداخته است.

واژگان کلیدی: سیمرغ، خاقانی، کوه قاف، خلیفه‌ی مرغان، سلیمان.

## ۱. مقدمه

سیمرغ (عنقا) یکی از شگرف‌ترین و گران‌مایه‌ترین نمادهای اسطوره‌ای در فرهنگ ایرانی است که ارزش و اهمیت خود را همواره در درازنای روزگاران حفظ کرده و در آثار حماسی و عرفانی نمادی برجسته و ارزشمند بوده است. کلمه‌ی «سیمرغ» از دو جزء ساخته شده است. و همان «سین مرو» *Sen-murv* پهلوی است که «مرغ سین» معنی می‌دهد. «سین» نام حکیم معروف «سننه» (*Saena*) - که فروهر او در بند ۹۷ فروردین یشت ستوده شده است. او نخستین پیرو مزدیناست که صد سال زندگی کرد. در دینکرت - کتاب نهم فصل ۲۴ بند ۱۷ - وی از شاگردان زرتشت معرفی شده است. نام این حکیم ارتباط لفظی و معنایی دارد با پرنده‌ای شکاری که مستشرقان شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. (معین: حاشیه‌ی برهان قاطع)

در فرهنگ ایران باستان آمده است:

«این مرغ شکاری دو بار به نام «سنن» (*Saena*) در اوستا یاد گردیده است. از این که سنن همان شاهین (عقاب) است مورد شک نیست، زیرا در سانسکریت که خواهر خوانده‌ی زبان‌های اوستا و فرس هخامنشی به شمار می‌آید و از هر حیث چه در لغت و چه در صرف و نحو، با زبان‌های ایران باستان پیوستگی و خویشی دارد، سین (*Syena*) به معنی عقاب است (پور داوود، ۱۳۲۶: ۳۰۲).

«می‌ستایم بهرام اهورا آفریده را، باشد که فرّ و پیروزی بهرام به این جهان نیک آفریده را بپوشاند هم چنان که مرغ سننه با بال‌های گسترده خود و ابرهای وسیع باران‌زا با سایه‌های خود کوه را می‌پوشاند» (رضی، ۱۳۹: ۴۱۷).

آشیان سیمرغ - که در آثار ادبی عنقا هم نامیده شده است - بر درخت پر شاخ و برگی است که در پهلوی هروسپ تخمک (*harwisptoxmag*) نامیده می‌شود و بر دریای فراخکرت (*Fraxhkart*) روییده است و تمام دانه‌ها و گیاهان دارویی از آن مایه گرفته است.

«در رشن‌یشت در پاره‌ی ۱۷ آشیان سنن در بالای درختی دانسته شده که در میان دریای فراخکرت روییده است. فراخکرت را دریای گرگان (خزر) دانسته‌اند و درختی که در میان آن بر پاست، و یسپوبیش (*vispo-bish*) نام

دارد. این درخت مادر همه ی داروها و رستنی ها شمرده شده و تخم گیاهان از آن درخت است. در بندهشن این درخت، هرویسپ تخمک خوانده شده یعنی دربردارنده ی تخم همه ی رستنی ها. در نامه‌ی پازند مینوی خرد در فصل ۶۲ چنین گوید: آشیانه‌ی سین مرو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمه ... می‌باشد. هر آن گاه سین مرو از روی آن برخیزد هزار شاخه از آن درخت بروید و هر گاه بر آن فرونشیند هزار شاخه ی آن بشکند و تخم‌های آن پاشیده و پراکنده گردد» (پورداوود، ۱۳۲۶: ۳۰۳). در شاهنامه سیمرغ مرغی اسطوره‌ای است که بر البرز آشیانه دارد و در همان جاست که زال شیرخوار را می‌پروراند. آن هنگام که زال به آغوش خانواده بر می‌گردد، سیمرغ پری به او می‌دهد تا هنگام درماندگی او را یاری کند. این پر در دو جا گرهی از کار فروبسته ی زال می‌گشاید یک بار هنگام زادن رستم و به راهنمایی اوست که برای اولین بار رستم را از طریق جراحی از شکم مادر جدا می‌کند. بار دیگر هنگام درماندگی رستم در نبرد اسفندیاری است که زال با چاره جویی سیمرغ بر درخت گز دست می‌یابد و رستم با پیکان زهر آلود بعد از این که اسفندیار خوی ستیزه جویی را رها نکرد. چشمان اسفندیار را نشانه گرفت و کار اسفندیار را یکسره کرد. این مرغ افسانه‌ای گاه در روایات اسلامی و ادب فارسی عنقا نامیده شده است. گفته‌اند او را عنقا از آن جهت خوانند که دراز گردن است. (یاحقی ۱۳۶۹: ۲۶۷) این سیمرغ چهره‌ی دیگری هم در شاهنامه دارد. چهره‌ی دیگر او چهره‌ای اهریمنی و به صورت یک مرغ-اژدها و خالی از ظرفیت ها و استعدادهای قدسی (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۶۶) می‌باشد. این چهره ی سیمرغ زمانی است که در خوان پنجم، اسفندیار از گرگسار می‌پرسد که بعد از زن جادو در منزل دیگر چه شگفتی خواهم دید او پاسخ داد:

که ای پیل جنگی گه کارزار  
گراینده‌تر باش و بیدارتر  
بر او بر یکی مرغ، فرمان روا  
چو پرنده کوهی است پیکار جوی  
همان رای پیوسته با رای او  
ندارد زمین هوش و خورشید فر  
فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵، ۱۸۰

چنین داد پاسخ ورا گرگسار  
بدین منزلت کار دشوارتر  
یکی کوه بینی سراندرهوا  
که سیمرغ گوید ورا کارجوی  
دو بچه است با او به بالای او  
چو او بر هوا رفت و گسترد پر

این سیمرغ سرانجام به دست اسفندیار کشته می‌شود. اما در ادب فارسی اغلب چهره‌ی یزدانی و الهی سیمرغ مطرح شده است که بسیار بزرگ و نیرومند است و بی نشان. صفات سیمرغ گاه یادآور صفات پروردگار و گاه یادآور صفات جبرئیل - که از فرشتگان مقرب الهی است - و گاه یادآور انسان کامل است. در قرآن کریم فرشتگان به داشتن بال توصیف شده‌اند «جَاعِلُ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَتُلَاقُ وَرَبَّاعٍ» (فاطر: ۱) "خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند..." در منابع اسلامی جایگاه سیمرغ به درخت طوبی و کوه قاف بدل شده است و خود سیمرغ هم چهره‌ای با مفهوم معنوی و الهی یافته است که مرغان جان، عاشقانه و بی پروا به سوی او در حرکتند. بزرگان ادب پارسی هر کدام به شیوه‌ای از حضور این مرغ افسانه‌ای در آثار خود بهره گرفته‌اند و با تصویر آفرینی - های متعدد از سیمرغ یاد کرده‌اند. در این گفتار ما سعی داریم تصویر آفرینی‌هایی که خاقانی شروانی از سیمرغ داشته است بررسی نماییم.

## ۲. سیمرغ در شعر خاقانی

شعر عرصه‌ی تخیل است و دامنه‌ی تخیل تا بی‌نهایت می‌تواند ادامه یابد، شاعر در تخیل خود می‌تواند موجودی بیافریند و رفتاری و گفتاری به این موجود خیالی نسبت دهد و از زبان او سخن گوید و او را به عنوان

مجاز، از دیگر موجودات متمایز کند، خاقانی شاعری است تصویر آفرین با تخیلی شگفت انگیز. در آثار او مرغان موقعیت گسترده‌ای می‌یابند. از جمله یکی از قصاید مشهورش قصیده‌ای است که عنوان «منطق الطیر» یافته و در آن مرغان گردآمده‌اند و بر سر این که کدام گل از دیگر گیاهان بهاری نغزتر و زیباتر است به گفتگو می‌نشینند، هر کدام از پرندگان گلی و گیاهی را برتر از دیگران می‌دادند تا این که داوری به سیمرغ (عنقا) می‌رسد سیمرغ از همه ی گل‌ها گل سرخ (گل محمدی) را نغزتر می‌داند. او با حسن تعلیلی برتری «گل سرخ» را این گونه بیان می‌کند:

این همه نورستگان بچه‌ی حورند پاک  
خورده گه از جوی شیر گاه ز جوی گلاب  
گر چه همه دل کشند از همه گل نغزتر  
کاو عرق مصطفی است و آن دگران خاک و آب  
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۳)

به هر حال همایش مرغان در قصیده منطق الطیر و نهایتاً داوری سیمرغ (عنقا) و یاد کرد مکرر او از این مرغ اسطوره‌ای در دیوان خاقانی تصویرهایی ارائه شده که گاه جنبه‌ای معنوی و عرفانی در آن مشاهده می‌شود و گاه جنبه‌ای مادی و گاه شاعر قدرت و هیبت الهی را در نظر دارد و گاه قدرت مادی و زمینی. در این مقاله به بررسی تعدادی از این تصویرها خواهیم پرداخت.

#### الف) سیمرغ، سلطان طیور

از سیمرغ همیشه به نام سلطان طیور یاد شده است خاقانی در قصیده‌ی منطق الطیر آن جا که مرغان بر سر زیباترین گل مناظره می‌کنند و به نتیجه نمی‌رسند سرانجام داوری را به نزد عنقا (سیمرغ) می‌برند برای این که او "خلیفه ی طیور" است و صاحب و مالک رقاب همه است. بعد هم همگان حکم او را فصل الخطاب می‌شمارند.

جمله بدین داوری بر در عنقا شدند  
صاحب ستران همه بانگ بر ایشان زدند  
فاخته گفت: آه من کله خضرا بسوخت  
مرغان بر در پپای عنقا در خلوه جای  
هاتف حال این خبر بر در عنقا رساند  
قمری کردش ندا کای شده از عدل تو  
خیل ریاحین بسی است ما به که شادی کنیم  
عنقا بر کرد سر گفت کز این طایفه  
گرچه همه دلکشند از همه گل نغز تر

کوست خلیفه ی طیور داور مالک رقاب  
کاین حرم کبریاست بار بود تنگ یاب  
حاجب این بار کو؟ ورنه بسوزم حجاب  
فاخته با پرده‌دار گرم شده در عتاب  
آمد و در خواندشان راند به پرسش خطاب ...  
دانه انجیر رز دام گلوی غراب ...  
زین همه شاهی کراست کیست بر تو صواب  
دست یکی پر حناست جعد یکی پر خضاب  
کو عرق مصطفی است و آن دگران خاک و آب

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۳)

شیخ عطار (متوفی: ۶۱۸) هم که تقریباً از معاصران خاقانی است در مثنوی عرفانی منطق الطیر سیمرغ را «سلطان طیور» نامیده است:

هست ما را پادشاهی بی خلافت  
نام او سیمرغ «سلطان طیور»  
در حریم عزت است آرام او  
دایماً او پادشاه مطلق است  
در پس کوهی که هست آن کوه قاف  
او به ما نزدیک و ما زو دور دور  
نیست حد هر زفانی نام او  
در کمال عز خود مستغرق است  
(عطار، ۱۳۶۸: ۴۰)

آن چه کلام عطار را از خاقانی متمایز می‌سازد این است که شیخ عطار تصویر معنوی و آسمانی از سیمرغ ارائه می‌دهد، پادشاهی که در حریم عزت آرام یافته است هر زبانی را نرسد که ذکر و یاد او کند و دائماً پادشاه مطلق و در کمال عزت خود مستغرق است. همه‌ی هستی جلوه‌ای از سایه‌ی اوست و همه با او قرابت دارند.

تو بدان کان گه سیمرغ از لقب	آشکارا کرد رخ چون آفتاب
صد هزاران سایه بر خاک او فکند	پس نظر بر سایه‌ی پاک او فکند
سایه‌ی خود کرد بر عالم نثار	گشت چندین مرغ هر دم آشکار
صورت مرغان عالم سر بسر	سایه‌ی اوست این بدان ای پرنهر
این بدان چون این بدانستی نخست	سوی آن حضرت نسب کردی درست

(همان : ۶۱)

اما خاقانی تصویری که ارائه می‌دهد در حد سلطانی زمینی و دنیایی که میان دیگر مرغان به داوری می‌پردازد. البته مالک رقاب است و پرده دارانی دارد که هر کسی به محضر او راه نیست.

سیمرغ را خلیفه‌ی مرغان نهاده اند	هر چند هم لباس خلیفه غراب شد
----------------------------------	------------------------------

(خاقانی : ۱۵۷)

#### ب) عزلت: تنهایی و گوشه‌گیری سیمرغ

خاقانی شاعر عارفی نیست، اما اصطلاحات زاهدانه و عارفانه به وفور در دیوان او دیده می‌شود از جمله شاعر تمایلاتی به عزلت‌نشینی از خود نشان داده است. تنهایی و عزلت سیمرغ در اسطوره‌ها بهانه‌ای است که شاعر خود را چون سیمرغ بداند.

در مقام عزت در صف دیوان عهد	راست‌گویی روستم پیکار و عنقا پیکرم (خاقانی : ۲۴۸)
آن رهروم که توشه ز وحدت طلب کنم	زال رزم که نام به عنقا بر آورم (همان : ۲۴۷)
عنقای مُغربم به غریبی که بهر الف	غم را چو زال زر به نشیمن در آورم (همان : ۲۴۱)
مرا آینه‌ی وحدت نماید صورت عنقا	مرا پروانه‌ی عزت دهد ملک سلیمانی

چه جای عزلت و ملک است کان جا ساخت همت خوان که عنقا مورخوان گشت و سلیمان مرد هم خوانی (همان : ۴۱۲)

به سیمرغ مانم ز روی حقیقت	که از هیچ مخلوق همدم ندارم
به نام و به وحدت چنو سرفرازم	که این هر دو معنی از او کم ندارم (همان : ۲۸۳)

#### ج) سیمرغ نمادی از پیامبر اعظم

یکی از مضامین مهم و قابل توجه در قصاید خاقانی نعت پیامبر بزرگوار است تخلص اغلب قصاید او به ستایش آن بزرگوار منتهی می‌شود در قصیده‌ای که در روضه آن بزرگوار سروده است پیامبر را «سیمرغ خمش» و خود را «طوطی گویا» نامیده است:

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای	پیش سیمرغ خمش طوطی گویا بیند (همان : ۹۹)
در همین قصیده است که «شهر عنقا» را «مگس ران» خوان کرم آن حضرت دانسته است.	
مصطفی پیش خلائق فکند خوان کرم	که مگس ران وی از شه‌پر عنقا بیند (همان : ۹۹)

#### د) سیمرغ و زال زر

داستان سیمرغ و پروراندن زال را که در شاهنامه آمده است به گونه‌های مختلف مورد استفاده شاعران قرار گرفته است. چنان که می‌دانیم پس از آن که سام فرزند خود زال را به دلیل موی سفید به صحرا می‌افکند سیمرغ او را به آشیان خود می‌برد و می‌پروراند.

فروید آمد از ابر سیمرغ و چنگ  
ببردش دمان تا به البرز کوه  
شگفتی بر و بر فکندند مهر  
یکی مرد شد چون یکی زاد سرو  
بزد برگرفتش از آن گرم سنگ  
که بودش بدان جا کنام و گروه ...  
بماندند خیره بدان خوب چهر ...  
برش کوه سیمین میانش چو غرو  
(فردوسی ۱۹۶۷، ج ۱: ۱۴۰)

خاقانی هم که در عصر خود از اهل زمانه ناخرسند است و حتی از پدر خود هم گلاویه کرده است خود را چون زال دانسته که مورد بی‌مهری قرار گرفته است.

چون زال به طفلی شده‌ام پیر ز احداث  
خرسندی من دل دهمم گر ندهد خلق  
در بیتی دگر با تصویرسازی دگرگونه خود را چون عنقا دانسته که غم را به نشیمن خود آورده است.  
عنقای مُغربم به غریبی که بهر الف  
ز آن است که رد کرده‌ی احرام و احباب  
سیمرغ غم زال خورد گر نخورد باب (خاقانی: ۵۷)  
غم را چو زال زر به نشیمن در آوردم (همان: ۲۴۱)

#### ه) سیمرغ (عنقا) نوای موسیقی:

در فرهنگ فارسی درباره‌ی عنقا (عنقاء) آمده است: «آهنگی است از موسیقی، نام سازی است که گردنی دراز دارد» (معین). خاقانی با موسیقی‌شناسی و بارها اصطلاحات موسیقی مانند: پرده، نغمه، لحن، دم قمری، عنقا، زخمه، نوا، سازبربط، مزمار، طریق، کاسه‌گر، راه، ارغنون و... در شعر او به کار رفته است. کلمه‌ی عنقا را ایهام‌گونه در مفهوم نغمه‌ی موسیقی به کار برده است.

نوازش لب جانان به شعر خاقانی  
مرا از این همه اصوات آن خوشی نرسد  
گزارش دم قمری به پُرده‌ی عنقا  
که از دیار عزیز می‌رسد سلام وفا  
(همان: ۸۲۶)

کوس حاج است که دیو از فزعش گردد کز  
زوچو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند  
(همان: ۸۶۸)

بانگ پشه مگذران از گوش حجام  
بدل نغمه‌ی عنقا است کنون  
گر فرستی لحن عنقایی فرست (خاقانی: ۲۹)  
نوحه‌ی جغد بر ایوان اسد (همان: ۱۰۱)

#### و) عنقا و یاری رستم:

در داستان اسفندیار و نبرد او با رستم، اسفندیار از نیرویی ماورایی "رویین تنی" برخوردار است در ابتدای کار رستم تنها با نیروی بدنی در مقابل اسفندیار می‌ایستد که کار از پیش نمی‌برد و به شدت مجروح می‌گردد، نهایتاً رستم هم به مدد زال و یاری سیمرغ از نیرویی ماورایی برخوردار می‌شود و می‌تواند اسفندیار را شکست دهد. خاقانی ذکری از این صحنه دارد:

بی‌یاری زال و پر عنقا  
بر خصم ظفر نیافت رستم (همان: ۲۷۸)

#### ز) سیمرغ و سلیمان

روزی در دربار سلیمان سخن از قضا و قدر رفت. سیمرغ گفت: من تقدیر پروردگار بگردانم. قرار بود که دختر پادشاه شوق را به ازدواج پسر خسرو مغرب در آورند. سیمرغ دختر را برپود و به آشیان خویش برد تا این که قضای ایزدی برفت و ملک زاده را کشتی غرق شد و موج وی را به کرانه‌ای افکند که جایگاه سیمرغ بود و آن دو به هم رسیدند و سیمرغ را خبر نبود. چون به نزد سلیمان آمد از این که نتوانسته بود قضای پروردگار را بگرداند، شرمسار شد و به سلیمان ایمان آورد و بعد از آن به کوه قاف شد و دیگر کسی او را ندید. (یا حقی، ۱۳۶۹: ۲۶۷)

خاقانی به گونه‌های مختلف به این موضوع اشاره کرده است:

چو سیمرغ در آستان سلیمان      سوی کوه قاف حیا می‌گریزم (خاقانی: ۹۰۵)  
 دربارگه دوم سلیمان      سیمرغ کرم عیان ببینم (همان: ۲۶۸)  
 سیمرغ دولت از فزع دیو گوهران      در گوهر حسام سلیمان نگین گریخت (همان: ۸۲۴)  
 سیمرغ که وارث سلیمان مانده است      شهباز سخن را به اجابت خوانده است (همان: ۷۰۶)

### ح) سیمرغ و پیک نامه‌بر

در متون فارسی همیشه از کبوتر نامه‌بر یاد شده است خود خاقانی هم در موارد مختلف از نامه بردن کبوتران یاد کرده است از جمله:

از بهر آن که نامه بر تعزیت شود      شام و سحر دو پیک کبوتر شتاب شد (همان: ۱۵۶)  
 اما گاه در بعضی از تصویرسازی های مبالغه آمیز سیمرغ را به جای کبوتر نشان داده است:  
 شهباز مُلکی و ز پی نامه بردنت      سیمرغ در محل کبوتر نکوتر است  
 از بهر آن که نامه‌ی درگاه او برد      عنقا کمر بیست برای کبوتری (همان: ۹۲)

### ط) سیمرغ و کیمیا

از دیگر ویژگی‌ها سیمرغ در شعر خاقانی نا پیدا بودن است موجودی مانند کیمیا از نوع چیزهایی که نامی دارند و نشانی نه.

امروز مردمی و وفا کیمیا شده است      ای مرد! کیمیا چه؟ که سیمرغ وار هم  
 اگر بیدانی سیمرغ را همی مانم      که من نهانم و پیداست نام و اخبارم (همان: ۲۸۷)  
 دانی چه کن زناخوشی و خوش کم کن آرزو      سیمرغ وش زناکس و کس گم کن آشیان  
 رایست سلطان نگر تا نکنی باور آنک      صورت سیمرغ را کس به جهان دیده نیست (همان: ۵۲۲)  
 سیمرغ و صالی ای بست عالی رای      دادی لقبیم هم‌ای گیتی آرای  
 من فارغم از دانه هر کس چو همای      تو نیز چو سیمرغ به کس رخ منمای (همان: ۷۴۰)

### ی) سیمرغ به عنوان استعاره یا مشبه به

در بارگه دوم سلیمان      عید همایون فر نگر سیمرغ زرین پرنگر  
 سیمرغ دولت از فزع دیو گوهران      و مرا آینه در شانهای دست آید من  
 چون زمن اهل خراسان همه عنقا ببیند      چو عنقا من و کوه قاف قناعت  
 چو عنقا من و کوه قاف قناعت      جسته نظیر او جهان نادیده عنقا را نشان  
 سیمرغ کرم عیان ببینم (همان: ۲۶۸)  
 ابروی زال زرنگر برفرق کهسار آمده (همان: ۳۸۸)  
 در گوهر حسام سلیمان نگین گریخت (همان: ۸۲۴)  
 نفس عنقای سخن ران به خراسان یابم  
 من سلیمان جهان‌بان به خراسان یابم (همان: ۲۹۸)  
 که چون قاف شد جز عنایی نبینم (همان: ۲۹۳)  
 اینک جهان را غیب‌دان زین خرده بر پا داشته  
 (همان: ۳۸۶)

### ی) سیمرغ (عنقا) در برابر زاغ - کرکس - پشه

همان گونه که سیمرغ در ادب فارسی نماد بزرگی، برتری و عزت است، زاغ، کرکس و پشه نماد پستی و مرده خواری و کوچکی است. خاقانی خود را چون سیمرغ دیده است و رقیبان و مخالفان خود را زاغ، کرکس و پشه نامیده است.

تویی خاقانی سیمرغ اشعار  
به هر آن زمین که عنقا ز سموم پر بریزد  
زال ارچه موی چون پر زاغ آرزو کند  
بر این کرکس شعاران بال بشکن (همان : ۳۲۰)  
بر زاغ کی محبت عنقا بر افکند (همان : ۱۴۵)

### نتیجه گیری

اغلب شاعران و سخن پردازان از سیمرغ (عنقا) که مرغی افسانه‌ای و اسطوره‌ای است به گونه‌ای یاد کرده‌اند. خاقانی شاعر قرن ششم هجری با تصویر آفرینی‌های خود سیمرغ را خلیفه‌ی مرغان، پرنده‌ی عزت‌نشین، موجود دست نیافتنی و همدم سلیمان و ... نامیده است. گاه هم مبالغه‌گونه از سیمرغ به عنوان مرغ نامه‌بر یاد کرده است که در حد خود تصویری بدیع است و دیگران به چنین نکته‌ای کمتر توجه نموده‌اند.

### مراجع

۱. قرآن کریم.
۲. برهان، محمد حسین خلف تبریزی، برهان قاطع، دوره پنج جلدی، به اهتمام دکتر معین، تهران، امیر کبیر، (۱۳۶۲).
۳. پورداوود، فرهنگ ایران باستان، تهران، دانشگاه تهران، (۱۳۲۶).
۴. پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (۱۳۸۲).
۵. خاقانی، افضل الدین بدیل، دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سید ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، (۱۳۶۸).
۶. رضی، هاشم، اوستا، تهران، بهجت، (۱۳۷۹).
۷. سلطانی گردفرامرز، علی، سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران، تهران، مبتکران، (۱۳۷۲).
۸. عطّار، شیخ فریدالدین، منطق الطیر، تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، (۱۳۶۸).
۹. فردوسی، شاهنامه، ج ۵، مسکو، (۱۹۶۷).
۱۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر، (۱۳۷۱).
۱۱. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، تهران، سروش، (۱۳۶۹).